**جلسه 17-129**

**دو‌شنبه - 01/08/۹6**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

 بحث در حجیت طرقی بود که برای احراز دخول وقت مطرح شد که ما از این طرق علم وجدانی به دخول وقت، ‌بینه حسیه بر دخول وقت را قبول کردیم؛ خبر ثقه بر دخول وقت را در آن، اشکال کردیم.

البته اگر ثابت بشود که اذان مؤذن عارف به اوقات حجت است که صاحب عروه قائل است، دیگه نباید صاحب عروه تشکیک می‌‌کرد و احتیاط می‌‌کرد در حجیت خبر ثقه یا عدل به دخول وقت. مؤذن بودن که موضوعیت ندارد. اذان مؤذن چه موضوعیتی دارد؟ حالا مؤذن هر روز اذان می‌‌گفت حجت بود، امروز سرما خورده، اذان نمی‌گوید، فقط می‌‌گوید یا ایها المسلمون دخل وقت الصلاة، ‌این حجت نیست؟ فرض این است که مخبر ثقه در مورد دخول وقت هم یعنی کسی که عارف است به وقت و الا ثقه نمی‌شود. ثقه معنایش متحرز از کذب نیست. مثلا می‌‌گوییم مکانیک ثقه، یعنی مورد اعتماد، ‌نه دزدی می‌‌کند از کار، نه دروغ می‌‌گوید در خرید اجناس و نه کارش نامطمئن است، می‌‌شود مکانیک ثقه. طبیبٌ ثقة، طبیب مورد اعتماد است، نه این‌که دروغ نمی‌گوید نماز شبش ترک نمی‌شود، ما چه کار به نماز شب این طبیب داریم. طبیبٌ ثقة یعنی مورد اعتماد. دروغ نمی‌گوید، ‌در تشخیصش هم مورد اعتماد است. مخبر ثقه از دخول وقت خبر بدهد، حالا تعبیر صاحب عروه این است که عادل، در عادل ثقه هم نهفته، یعنی اشاره وقتی می‌‌کنند خبر عادل حجت است یا نیست در واقع خبر عادلی که مورد وثوق است، مورد اعتماد است و الا یک شخصی که اصلا اوقات نماز را نمی‌شناسد، اصلا نمی‌داند طلوع فجر یعنی چه، زوال شمس یعنی چه، ثقه است دروغ نمی‌گوید اما این قابل اطمینان نیست. پس کسی که اذان مؤذن عارف به اوقات نماز را حجت می‌‌داند مثل صاحب عروه اذان‌ که موضوعیت ندارد، نباید در حجیت خبر ثقه تشکیک بکند.

[سؤال: ... جواب:] عرفی نیست. حالا این مؤذن امروز اذان نگفت، ولی گفت وقت نماز شد... مؤذن از بیت المال رزق می‌‌گیرد دخالت ندارد در حجیت قولش، مؤذن بودن فرض این است: علامت این است که مورد اعتماد است در دخول وقت. آن وقت [تازه] مؤذن‌ها مراتب داشتند، ‌شما که نگفتید مؤذن درجه یک. حالا این مؤذن رفته مرخصی، ‌پسر عمویش که یک مؤذن درجه دو است فرستاده، مصداق مؤذن عارف به اوقات هست، فرض این است که صاحب عروه می‌‌گوید اذانش معتبر است. خب اذان چه خصوصیتی دارد؟ از باب این‌که این دارد با این اذان خبر می‌‌دهد از دخول وقت.

اما به نظر ما باید بحث کنیم، روایات را بررسی کنیم و چون ان‌شاءالله خواهیم گفت که اذان مؤذن و لو عارف به دخول وقت هم باشد، حجت تعبدیه نیست، باید وثوق پیدا بشود از اذان او کما علیه السید الامام احتیاطا و السید السیستانی فتویً. امام فرمودند در اعتماد به اذان مؤذن اشکال است، احتیاط عدم اعتماد به آن است، آقای سیستانی فتوی دادند که نباید اعتماد کرد مگر وثوق و اطمینان حاصل بشود. و ما هم ان‌شاءالله همین را خواهیم گفت. طبعا طبق بیان ما اشکال در حجیت خبر ثقه واضح است. چون در حجیت اذان مؤذن عارف هم اشکال داریم.

حالا روایات را راجع به اذان بررسی کنیم:

اولین روایت، صحیحه ذریح محاربی هست: قال لی ابوعبدالله علیه السلام صل الجمعة باذان هؤلاء فانهم اشد مواظبةً علی الوقت. نماز جمعه را با اذان این‌ها بخوان، این‌ها خیلی مواظب وقت نماز هستند.

خب این تعلیل فرمودند کاشف از این است که اعتماد بر اذان هؤلاء بخاطر این است که این‌ها ثقه هستند در مورد تشخیص اوقات نماز. و العلة تعمم، هر کس ثقه باشد در تشخیص اوقات نماز، اذانش معتبر است. حالا چرا بحث نماز جمعه مطرح است، چون نماز جمعه واجب مضیق است نه واجب موسع. نماز ظهر تاخیر می‌‌اندازیم کما این‌که عملا هم تاخیر می‌‌انداختند تا دو هفتم شاخص، ‌صبر می‌‌کردند، نافله می‌‌خواندند بعد نماز ظهر می‌‌خواندند اما نماز جمعه ان وقتها واحد، ان وقتها مضیق، بلافاصله بعد از اذان ظهر باید خطبه مختصر نماز جمعه خوانده بشود بعد نماز جمعه خوانده بشود. و لذا فرمود صل الجمعة باذان هؤلاء.

به نظر ما این روایت بیش از یک قضیه خارجیه که امام علیه السلام با این قضیه خارجیه و بیان آن‌که انهم اشد شیء مواظبة علی الوقت خواستند بفرمایند که اذان این‌ها موجب وثوق می‌‌شود؛ با این بیان‌شان برای مؤمنین هم ایجاد وثوق کردند. شبیه این در روایات دیگر هست. در حج مواردی هست که نیاز داریم به اخبار دیگران، امام فرمود سل هؤلاء فانهم لایکذبون، ‌برو از مردم آنجا بپرس مثلا وادی محسر کجاست یا این گوسفند آیا گوسفندی است که در عرفات برده شده است که مستحب است که گوسفندی را قربانی کنیم که عُرّف به، عرفات را هم دیده، بعد امام می‌‌فرماید که از خود این‌ها بپرس، ‌این‌ها دروغ نمی‌گویند، ‌خب این ظهور ندارد در تعبد به حجیت قول این‌ها؛ ‌امام با این بیان‌شان می‌‌خواهند بفرماین وثوق هست به صدق این‌ها، ‌شما هم وثوق پیدا کنید. در مورد خوف هم گاهی روایات هم این است، انی اخاف علیک اللص، می‌‌خواهند حضرت در روایات تیمم که می‌‌فرماید نرو سراغ آب، تیمم کن، انی اخاف علیک اللص، ان اخاف علیک السبع، با همین بیان ایجاد خوف می‌‌خواهند بکنند. در این روایت هم با همین بیان می‌‌خواهند ایجاد وثوق بکنند.

یک گریزی بزنم به بحث دیروز:

در آن روایتی که موثقه اسحاق بن عمار بود که جاء رجل مسلم صادق، در آن بحث وصیت به این‌که این دراهم [دنانیر] را، ‌بیست‌تایش را وصیت کرده بود بدهند به یک شخصی، ‌بقیه‌اش را بدهند به برادرش، یک آقایی آمد گفت فلانی قبل از مرگش گفته آن دنانیری که گفته بودم به برادرم بدهید ده تایش را صدقه بده، امام فرمود که عمل کن به این مطلب. خب شاید اصلا امام با این بیان‌شان خودشان وثوق پیدا کردند که اگر رجل مسلم صادقی است، می‌آید این خبر را می‌‌دهد، ‌شواهد صدق دارد، وثوق حاصل می‌‌شود، ‌شما هم وثوق حاصل شده برای‌تان، ‌خب عمل کن. معلوم نیست بخواهد بگوید تعبدا قول ثقه حجت است.

اینجا هم معلوم نیست بخواهد بگوید تعبدا قول مؤذن یا اذان مؤذن حجت است. این تعبیر که صل الجمعة باذان هؤلاء فانهم اشد مواظبة علی الوقت با قضیه خارجیه سازگار است. قضیه خارجیه که شد اطلاق ندارد، شاید مورد، ‌موردی بود که عادتا وثوق حاصل می‌‌شد برای دیگران، ‌امام وثوق پیدا کرد و این وثوق را به دیگران منتقل کرد، ‌دیگران هم به اعتماد امام وثوق پیدا کردند.

[سؤال: ... جواب:] اتفاقا با تعلیل هم سازگار است. ... نه شاید وثوق شخصی حاصل می‌‌شد. یعنی احتمال این‌که این اذان اشتباه باشد احتمال ضعیف موهومی بود که لایعتدبه. ... مؤذنین عامه که شاید در همان شهری که ذریح محاربی بود که یا مدینه بود یا کوفه بود، صل الجمعة باذان هؤلاء فانهم اشد شیء مواظبة علی الوقت.

روایت دوم صحیحه حلبی هست، ‌دارد که: کان بلال یؤذن للنبی صلی الله علیه و آله و ابن ‌ام مکتوم، ‌دو نفر اذان می‌‌گفتند یک بلال یکی ابن ‌ام مکتوم، و کان اعمی و ابن‌ ام مکتوم و کان اعمی یؤذن بلیل و یؤذن بلال حین یطلع الفجر فقال النبی اذا سمعتم صوت بلال فدعوا الطعام و الشراب فقد اصبحتم، ‌یعنی اذان ابن‌ ام مکتوم معتبر نیست، ‌اذان بلال معتبر است.

آیا این اعتبار تعبدی است؟ اشکال ما اینجا هم مطرح است که نه، شاید پیامبر وثوق پیدا می‌‌کرد از اذان بلال و با این بیان این‌که اذا سمعتم صوت بلال فقد اصبحتم برای مؤمنین هم ایجاد وثوق کرد، قول بلال از باب افاده وثوق ارزش داشت. ‌این‌که آقای خوئی می‌‌فرمایند این واضح الدلالة است بر حجیت اذان عارف به اوقات، نه، واضح الدلالة که نیست، اصل دلالتش هم به نظر ما شبهه دارد.

[سؤال: ... جواب:] احتمال خطا بلال در کل ضعیف است، موهوم است. ... شما یک فرد بسیار مقیدی را ببینید که هم نکات خارجی را دقت می‌‌کند، ‌هم تا یقین نکند اذان نمی‌گوید، وثوق پیدا می‌‌کنید. احتمال خطا در امروز می‌‌شود احتمال ضعیف که لایعتدبه. بله، وثوق پیدا می‌‌شود از اذان مؤذن یا از خبر ثقه، ما که مشکل نداریم، ‌عمل می‌‌کنیم به خبر ثقه مفید وثوق. و لو اطمینان را فی حد ذاته حجت نمی‌دانیم و لو منجر به علم بشود، ولی اطمینان ناشی از خبر ثقه یا اذان مؤذن حجت است.

فوقش بگویید اطمینان شخصی هم لازم نیست، آخرش دیگه حداکثر این را بگویید، اطمینان و وثوق نوعی کافی است، بر فرض این را از شما بپذیریم که خود همین هم از روایت استفاده نمی‌شود، ‌شاید وثوق شخصی پیدا می‌‌کردند، بر فرض این را بپذیریم اما به معنای حجیت اذان مؤذن عارف مطلقا نیست و لو مفید وثوق نباشد وثوقا شخصیا او نوعیا.

[سؤال: ... جواب:] آنجا تعلیل کرد در صحیحه حمیری، فرمود فاسمع له و اطع فانه الثقة. این تعلیل معمم است. یعنی کل ثقة یسمع قوله. اما در این روایت تعلیلی ذکر نشد. نفرمود اذا سمعتم اذان بلال فدعوا الطعام و الشراب فقد اصبحتم فانه المؤذن العارف، و الا اگر این‌جور می‌‌فرمود که ما مشکلی نداشتیم.

[سؤال: ... جواب:] اما ممکن است بلال در اوج عارف بودن به دخول وقت و ثقه بودن بود که وثوق پیدا می‌‌شد. اگر تعلیل ذکر می‌‌شد، ‌فانه المؤذن العارف، التعلیل معممٌ. در صحیحه حمیری تعلیل ذکر شده، گفته اسمع له و اطع فانه الثقة المامون.

[سؤال: ... جواب:] پیامبر وثوق پیدا می‌‌کرد از اذان بلال و مردم هم با وثوق پیامبر و و بیان پیامبر وثوق پیدا می‌‌کردند، ‌وثوق حاصل می‌‌شود. ... بخشنامه‌ای نیست، ‌خودبخود وثوق پیدا می‌‌کردند. ... بخاطر فرمایش پیامبر وثوق حاصل می‌‌شد. پیامبر هم بلال را می‌‌شناختند، ‌از قول بلال و اذان بلال وثوق پیدا می‌‌کردند.

یک مطلبی هست عرض کنم:

یک بحثی هست که علماء اعلام در تشخیص عبارت‌های وقف نامه‌ها و وصیت نامه‌ها اظهار نظر می‌‌کنند، نسلا بعد نسل یعنی چه؟ مثلا، هذا وقف لأولادی یعنی چه؟ بحث است که حالا در رساله نوشتند که مراد از این عبارت چیه، هست در کتاب وصایا تشخیص عبارت‌های مختلف در وصیت بحث می‌‌شود. بعضی از جمله آقای سیستانی فرمودند حجیتی ندارد این حرف‌های ما برای مردم. ما بیان می‌‌کنیم معنایش این است مردم هم وثوق پیدا می‌‌کنند. و الا بگوید قول خبره حجت تعبدیه است نه، ‌اینجا جای حرف نیست. یک مفهوم عرفی است، من هم مثل شما. اگر شما جور دیگری معنایش را فهمیدید بروید به تشخیص خودتان عمل کنید. ما هم تا این‌جور فهمیدیم، معنا می‌‌کنیم مردم هم وثوق پیدا می‌‌کنند. جالب این است حتی در موضوعات تکوینی اظهار نظر می‌‌کنند. جده قبل المیقات است، آقای سیستانی می‌‌گویند. و لذا از جده می‌‌شود با نذر محرم شد. تشخیص موضوع دادند. خودشان هم قبول دارند این تشخیص موضوع حجت نیست. منتها می‌‌گویند خب من وثوق دارم می‌‌نویسم، حرف من که حرف بلاعلم نیست، دیگران هم از این سخن ما وثوق پیدا می‌‌کنند عمل می‌‌کنند.

[سؤال: ... جواب:] مردم فکر می‌‌کنند علماء حکم شرعی را بیان می‌‌کنند مردم وثوق پیدا می‌‌کنند، ‌ما چه کار داریم.

حالا بگذریم که برخی از بزرگان از این هم فراتر رفتند، آقای زنجانی یک زمانی می‌‌فرمودند، الان نمی‌دانم، که اصلا مرجع تقلید چه حقی دارد تشخیص این را بدهد که سه روز کسی سفر برود کثیر السفر است، یک روز برود کثیر السفر نیست، دو سال در یک جا بماند شخصی عرفا مستوطن است و مسافر نیست و نمازش تمام است. آقا! شما چه کاره‌ای؟ واگذار کن به مردم، ‌به مردم بگو هر کس کارش سفر کردن است، نمازش تمام است، ‌دلیلش هم این است که:‌ اربعة یتمون فی سفر کانوا او حضر لانه عملهم. شما با مردم راجع به تشخیص این‌که سه روز در هفته اگر سفر بروی صدق می‌‌کند عملک السفر یا صدق نمی‌کند علی سواء هستی.

حالا ما اشکال کردیم. غیر از اشکال این‌که خدا رحم کند، اگر این‌جوری باشد، همین مقدار که علماء‌ اظهار نظر می‌‌کنند این همه اختلاف هست، ‌اگر واگذار کنند به مردم و طلاب که هر مسجدی برای خودش یک قانونی دارد، قانونی درست می‌‌کند. علاوه بر این مطلب، ما اشکال داریم به آقای زنجانی. می‌‌گوییم مرجع تقلید مرجع در تشخیص مفاهیم عرفیه هم هست، ‌بالاخره این مفاهیم عرفیه نیاز به کارشناسی دارد. الان نیاز به اعمال خبرویت دارد. کی اعمال خبرویت بکند؟ خب فقیه که فقط فقیه در اصول فقه و در رجال نیست، فقیه در تشخیص مفاهیم عرفیه هم هست، ‌رجوع می‌‌کنند عوام به فقیه به عنوان اهل خبره در تشخیص مفاهیم. و همین بیان را ما در رابطه با فرمایش آقای سیستانی در بحث عبارت‌ها وقوف و وصایا عرض کردیم. حالا بگذریم.

مقصود این هست که گاهی خود مراجع اعتراف دارند که ما سخن‌مان حجت تعبدیه نیست. فقط با این بیان‌مان وثوق پیدا می‌‌کنند مردم به این‌که ما درست می‌‌گوییم، ‌عمل می‌‌کنند. حالا دیگه مراجع وقتی این‌جور هستند، پیغمبر نمی‌توانست این‌جور باشد؟! وثوق پیدا می‌‌کرد از اذان بلال، خب به مردم می‌‌گفت اذا اذّن بلال فدعوا الطعام و الشراب فقد اصبحتم چون با این سخن پیامبر مردم هم وثوق پیدا می‌‌کردند.

این روایت که صحیحه حلبی است، دو نقل دیگر هم دارد: یکی مرسله صدوق است: کان لرسول الله مؤذنان احدهما بلال و الآخر ابن‌ ام مکتوم و کان ابن‌ ام مکتوم اعمی و کان یؤذن قبل الصبح و کان بلال یؤذن بعد الصبح فقال النبی ان ابن‌ ام مکتوم یؤذن باللیل فاذا سمعتم اذانه فکلوا و اشربوا حتی تسمعوا اذان بلال فغیرت العامة هذا الحدیث و قالوا انه قال ان بلالا یؤذن بلیل فاذا سمعتم اذانه فکلوا و اشربوا حتی تسمعوا اذان ابن‌ ام مکتوم. عامه با بلال مشکل داشتند، بلال همراهی نکرد با جریان حاکمیت آن زمان و لذا مشکل داشتند، ‌آمدند هر بدی که در رابطه با ابن‌ ام مکتوم بود چرخاندند. برای بلال خواستند ثابت کنند.

در کافی از موسی بن بکر نقل می‌‌کند که موسی بن بکر به نظر ما ثقه است چون صفوان از او حدیث نقل می‌‌کند، موسی بن بکر از زراره نقل می‌‌کند مشابه همین مطلب را که اذّن ابن‌ ام مکتوم لصلاة الغداة و مرّ رجل برسول الله صلی الله علیه و آله و هو یتسحّر، اذان گفت ابن‌ ام مکتوم، این آقا آمد بیاید مسجد دید پیغمبر دارند سحری می‌‌خورند، فدعاه ان یأکل معه، حضرت فرمودند بفرمایید سحری میل کنید، فقال یا رسول الله قد اذّن المؤذن للفجر فقال ان هذا ابن‌ ام مکتوم و هو یؤذن بلیل، جالب این است که هر چی هم ابن‌ ام مکتوم شب اذان می‌‌گفت، پیغمبر می‌‌گفت، با زبان حال، بگذارید دلش خوش باشد، کاری به کارش نداشته باشید، دلش خودش بود که اذان می‌‌گوید، ‌نابینا هم بود، فاذا اذّن بلال فعند ذلک فامسک.

روایت سوم روایت محمد بن خالد قسری محمد بن خالد قسری توثیق ندارد: قلت لابی عبدالله علیه السلام انا نخاف ان نصلی یوم الجمعة قبل ان تزول الشمس فقال علیه السلام انما ذلک علی المؤذنین.

انما ذلک علی المؤذنین به نظر ما دلالتش تام است دیگه، ‌این قضیه حقیقیه است. انما ذلک علی المؤذنین قضیه حقیقیه است. اگر این روایت سندش خوب بود، دلالتش از نظر ما تام بود.

[سؤال: ... جواب:] انا نخاف ان نصلی یوم الجمعة قبل ان تزول الشمس فقال علیه السلام انما ذلک علی المؤذنین، به گردن مؤذن‌ها. خب این قضیه حقیقیه است دیگه. وقتی قضیه حقیقیه بود که نمی‌شود بگوییم که اذان مؤذن موجب وثوق بود. ... روایات دیگر قضیه خارجیه بود. این قضیه حقیقیه است، انما ذلک علی المؤذنین.

شبیه این روایت روایتی است که خواهم خواند، روایت چهارم روایت محمد بن عبدالله بن زرارة از عیسی بن عبدالله هاشمی عن ابیه عن جده عن علی علیه السلام قال: المؤذن مؤتمن و الامام ضامن. وسائل الشیعة جلد 5 صفحه 378.

این هم اگر سندش خوب بود، خب المؤذن مؤتمن دیگه. فقط اشکالی که می‌‌شود به این روایت گرفت این است: المؤذن مؤتمن یک وقت وظیفه مؤذن را می‌‌گوید یک وقت وظیفه مردم را می‌‌گوید. گاهی خطاب می‌‌کنند به مردم‌، می‌‌گویند آقا! به مؤذن اعتماد کنید، المؤذن مؤتمن و الامام ضامن، حمد و سوره هم نخوانید در نماز چون امام ضامن حمد و سوره شماست. خب این دلالتش تام است دیگه؛ فقط مشکل سندی دارد. اما اگر امام با این بیان‌شان بخواهند وظیفه مؤذن را بگویند، بگویند آقای مؤذن! المؤذن مؤتمنٌ، مردم به تو اعتماد کردند، مردم چون شما را آدم ثقه‌ای می‌‌دانند باورشان می‌آید وقتی اذان می‌‌گویی که وقت داخل شده، ‌رعایت امانت‌داری را بکن. این وظیفه مؤذن را می‌‌گوید. مثل این‌که شما به طلبه‌ها بگویید طلبه ها! مردم به شما اعتماد دارند، دقیق مسئله را بگویید برای مردم. این نمی‌خواهد بگوید که مردم تعبدا قبول کنند، وظیفه طلبه‌ها را دارید می‌‌گویید، می‌‌گویید طلبه ها! حواس‌تان جمع باشد.

المؤذن مؤتمنٌ که اشکال سندی دارد، اما از جهت دلالی باید ثابت کنیم که دارد وظیفه مردم را می‌‌گوید که مردم! اطمینان کنید، اعتماد کنید به مؤذن. اما اگر مراد این باشد که مؤذن ها! شما امین مردم هستید...

[سؤال: ... جواب:] من بعید نمی‌دانم. همین که شما می‌‌فرمایید که المؤذن مؤتمن یعنی ممن ینبغی ان یؤتمن علی دخول الوقت ولی بالاخره خواستیم این شبهه را هم مطرح کنیم که این‌طور نیست که ما بگوییم نص است این روایت. نه، احتمال این‌که المؤذن مؤتمنٌ می‌‌خواهد بگوید مؤذن امین مردم است یعنی باید امانت‌دار باشد. ولی انصافا ظهور اطلاقیش همین است که می‌‌فرمایید که مؤتمنٌ یعنی دیگران هم می‌‌توانند به او اطمینان بکنند، نه این‌که فقط وثوق پیدا کنند و عمل کنند، می‌‌توانند تعبدا هم اعتماد کنند.

آخرین روایت، روایت عیاشی است در تفسیرش، روایت پنجم می‌‌شود، ‌از سعید اعرج، دارد که: دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام و هو مغضب و عنده جماعة من اصحابنا و هو یقول، جماعتی از اصحاب نشستند، ‌حضرت با عصبانیت می‌‌فرمود تصلون قبل ان تزول الشمس؟ قبل از اذان ظهر نماز می‌‌خوانید؟ قال و هو سکوت، آن‌ها هم مانده بودند چه بگویند، دیگه حرفی برای گفتن نداشتند، فقلت، ‌سعید اعرج خواست حالا جسارت نباشد خواست خودشیرینی کند، گفت اصلحک الله! انا ما نصلی حتی یؤذن مؤذن مکة، ما، یعنی گروه ما، کار ندارم به این جماعت که شما از آن‌ها ناراحت هستید، ما نماز نمی‌خوانیم مگر مؤذن مکه اذان بگوید، قال: فلابأس، عیب ندارد، أما انه اذا اذّن فقد زالت الشمس، مؤذن مکه که اذان بگوید ظهر شده.

خب این قضیه خارجیه است. مؤذن مکه وثوق داشت امام که او موقع اذان شرعی اذان می‌‌گوید. این هم دلالت نمی‌کند.

سند روایت تفسیر عیاشی است. صاحب حدائق می‌‌گوید که الخبر صحیح لکون الکتاب من الاصول المعتمدة.

واقعا هم همین‌جور بود، تفسیر عیاشی کتاب معتمدی بود، مؤلف جلیل القدر، کتاب هم دارای سند، ولی یک آقایی شدرسنا کرد، همان اوائل کار گفت خیلی این کار حجمش زیاد است، سندش را کم کنید، مختصر کنید، برداشت سند را حذف کرد، فقط راوی اول را، ‌زراره عن ابی عبدالله علیه السلام، ‌محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام، شد یک کتاب مرسل. تحف العقول این‌طور نیست ظاهرا. تحف العقول از اول بی‌سند نوشته شده. ظاهرا خودش می‌‌گوید، ‌ابن شعبة که من برای اختصار سند را حذف کردم ولی تفسیر عیاشی بعدا مستنسخ‌ها این کار را کردند. و لذا وقتی این کار شد، می‌‌شود یک کتاب مرسل، چه جوری شما می‌‌گویید از کتب معتمده است؟

از این بحث بگذریم.

[سؤال: ... جواب:] سعید اعرج در مکه بود دیگه. و این‌که می‌‌فرمایید حضرت در مدینه بودند، حضرت گاهی می‌‌رفتند یک سال کوفه می‌‌ماندند حدودا، گاهی می‌‌رفتند چند ماه مدینه می‌‌ماندند، چند ماه مکه می‌‌ماندند، ‌در روایت داریم مجاور بودند گاهی حضرت. ... سعید اعرج گفت، سعید اعرج در مکه بود، ‌اصلا شاید همین قضیه در مکه رخ داده. ما نصلی حتی یؤذن مؤذن مکة فقال لابأس. حالا اگر می‌‌گفت ما نصلی حتی یؤذن مؤذن مدینة، شاید حضرت باز هم می‌‌فرمود لابأس.

مسأله دو: اذا کان غافلا عن وجوب تحصیل الیقین او ما بحکمه فصلی ثم تبین وقوعها فی الوقت بتمامها صحت.

صاحب عروه می‌‌گوید اگر غافل بود از دخول وقت و از وجوب تحصیل یقین به وقت، نماز خواند، بعد معلوم شد کلش در وقت بوده، صحیح است؛ اگر ثابت شد کلش خارج وقت بوده باطل است؛ شک دارد که چه جور بوده، داخل وقت بوده یا نه، باز هم باطل است.

و اما لو تبین دخول الوقت فی اثنائها ففی الصحة اشکال فلایترک الاحتیاط بالاعادة.

این جمله آخر برای چیه؟ برای این‌که در روایت اسماعیل بن رباح داشت که اذا صلیت و انت تری انک فی وقت فدخل الوقت و انت فی الصلاة فقد اجزأک. اذا صلیت و انت تری انک فی وقت، بحث این است که و انت تری انک فی وقت شامل غافل می‌‌شود؟ صاحب عروه شبهه کرده. برخی مثل امام حاشیه زدند که بابا! جای شبهه نیست. خب معلوم است و انت تری شامل غافل نمی‌شود. و انت تری یعنی کسی که معتقد است به دخول وقت نه غافل. و لذا باید بگوییم فی الصحة اشکال بل منعٌ.

قبل از این‌که مسأله سه را بگویم یک نکته‌ای عرض کنم:

کسی که غافل بود در حال نماز نسبت به دخول وقت، نماز را با حال غفلت خواند، بعد از نماز صاحب عروه گفته که اگر شاک باشد در دخول وقت در موقع نماز، شکّ فی کون صلاته بتمامها فی الوقت ‌ام لا بطلت، این‌جور گفت، یک وجهی هست برای تصحیح این نماز.

[سؤال: ... جواب:] اگر شما غافل بودید، ‌نماز صبح را خواندید با غفلت، اصلا غافل بودید از احراز دخول وقت، بعد از این‌که نماز صبح را خواندید شاک شدید، آیا این نماز صبحم را در وقت خواندم یا نه. صاحب عروه می‌‌گوید که این نماز محکوم به بطلان است. اما یک وجهی هست برای تصحیح این نماز.

کسانی که قاعده فراغ را جاری می‌‌دانند و لو با علم به غفلت حال العمل، مثل آقای سیستانی، محقق نائینی قبل از ایشان، محقق عراقی، می‌‌گویند با علم به غفلت حال العمل هم قاعده فراغ جاری است. خب چرا اینجا قاعده فراغ جاری نشود؟

صاحب عروه در جریان قاعده فراغ شرط می‌‌کند احتمال التفات حال العمل را، حالا فتویً یا احتیاطا، اما کسی که می‌‌گوید قاعده فراغ در فرض علم به غفلت هم جاری است، خب چرا قاعده فراغ جاری نکند در این نماز؟ نمازی خواند، غافل بود از دخول وقت، نه این‌که شاک بود در حال نماز در دخول وقت، نخیر، غافل بود در هنگام نماز نسبت به دخول وقت، بعد از نماز می‌‌گوید من این نمازم را داخل وقت خواندم یا نه، چرا قاعده فراغ جاری نکند آنی که قاعده فراغ را در موارد علم به غفلت هم جاری می‌‌داند؟

[سؤال: ... جواب:] در یک فرض که الان وجوب آمده، ‌آن وقتی که ملتفت شد، ‌یقین به دخول وقت دارد، آن وقتی که ملتفت شد یقین به دخول وقت دارد، اینجا که علم به عمد دارد. یک فرض این است: موقعی که ملتفت شد باز هنوز شاک است در دخول وقت، باز هم چه اشکال دارد؟ بالاخره ده دقیقه دیگه که علم به دخول وقت پیدا می‌‌کند. شک دارد آن امری که ده دقیقه دیگه یقینی الوجود است امتثال شد یا نه. ... کلما شککت من صلاتک فأمضه و لاتعد. ... کلما مضی من صلاتک فأمضه و لاتعد، کلما شککت فیه مما قد مضی فأمضه کما هو. فأمضه کما هو یعنی بگذار به حال خودش بماند، نیازی به اعاده ندارد.

صاحب عروه می‌‌گوید خب من الان می‌‌توانم نماز بخوانم با حالت شک؟ الان نمی‌توانم نماز بخوانم می‌‌خواهید نماز گذشته را تصحیح کنید؟

می‌گوییم خب، کسی که شاک در وضوء است، ‌بعد از نماز ظهر نمی‌تواند نماز عصر را با این حال شک بخواند، ‌اما نماز ظهرش قاعده فراغ دارد. با حال شک در وضوء‌ نماز جدید نمی‌تواند اما نماز قبلی قاعده فراغ دارد. الان شاک در دخول وقت است، نمی‌تواند الان نماز بخواند، نماز عصر را الان نمی‌تواند بخواند، ‌شاک است در دخول وقت، ‌اما قاعده فراغ در نماز ظهرش جاری است، چه ربطی به هم دارد؟ شک دارد در صحت عمل گذشته، قاعده فراغ دارد.

بله، اگر علم به غفلت حال العمل را مانع از جریان قاعده فراغ بدانیم، بله، این بحث دیگری است. این فرض، ‌فرض غفلت است.

مسأله سه ان‌شاءالله فردا بررسی می‌‌کنیم.